



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مختصر المنطق

حضرت آية الله العظمى حاج سيد

محمد حسيني شيرازي (قلم سره الشريف)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصر المنطق

نویسنده:

محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

اعلمی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	مختصر المنطق
۷	مشخصات کتاب
۷	سخن ناشر
۸	مقدمه
۸	تصدیق و تصور
۸	ضروری و نظری
۸	مقصد اول در بحث الفاظ است
۸	اقسام دلالات
۹	مرکب و مفرد
۹	کلی و جزئی
۱۰	نسب أربع
۱۰	مقصد دوم در کلیات خمس است
۱۱	مقصد سوم در تعریفات است
۱۱	مقصد سوم در تعریفات است
۱۱	شرائط معرّف
۱۱	مقصد چهارم در قضایا است
۱۱	مقصد چهارم در قضایا است
۱۱	فصل اول
۱۴	فصل دوم
۱۵	فصل سوم
۱۶	فصل چهارم
۱۶	فصل پنجم

- ۱۷ مقصد پنجم در قیاس واستقرار وتمثیل است
- ۱۷ مقصد پنجم در قیاس واستقرار وتمثیل است
- ۱۷ فصل اول
- ۲۰ فصل دوم
- ۲۱ فصل سوم
- ۲۱ مقصد ششم برهان
- ۲۲ مقصد هفتم در جدل است
- ۲۲ مقصد هشتم در خطابه است
- ۲۳ مقصد نهم در شعر است
- ۲۳ مقصد دهم در مغالطه است
- ۲۳ پی نوشت
- ۲۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مختصر المنطق

مشخصات کتاب

حضرت آیه الله العظمی

نویسنده: حاج سید محمد حسینی شیرازی

(قدس سره الشریف)

چاپ اول

نجف اشرف / مطبعة النعمان / ۱۳۷۶ هـ / ۱۹۵۶ م

چاپ دوم

ناشر: تهران / ایران / انتشارات اعلمی

چاپ سوم

۲۰۰۰ / ۰۴۲۱ م

مؤسسه المجتبی للتحقیق والنشر

بیروت لبنان ص.ب: ۶۰۸۰ / ۱۳ شوران

البرید الإلكتروني: almojtaba@shiacenter.com

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله أحد

الله الصمد

لم يلد ولم يولد

ولم يكن له كفواً أحد

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(مختصر المنطق) جزوه ای که در دست دارید، از تألیفات اولیه بزرگ مرجع جهان تشیع، حضرت آیه الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی می‌باشد، که در کربلای معلا و قریب به ۵۰ سال پیش تألیف و قبلاً دو بار در ضمن کتاب (المقدمات) به چاپ رسیده است.

کتاب (المقدمات) مشتمل بر ۱۰ جزوه مختلف در ۱۰ علم گوناگون می‌باشد که مؤلف آن را جهت مبتدئین از طلاب علوم دینی نگاشته است.

لازم به تذکر است که این جزوه از اندک تألیفات معظم له به زبان فارسی بوده (و چون به سبک فارسی قدیم نگاشته شده بود بر آن شدیم تا آن را تغییر ندهیم).

و برای استفاده بیشتر این جزوه را به صورت مستقل چاپ نموده و در اختیار همگان قرار دادیم.

در پایان از خداوند بزرگ خواستار قبولی اعمال و توفیق روز افزون برای کلیه دانش پژوهان هستیم.

مؤسسه المجتبی للتحقیق والنشر

بیروت لبنان ص.ب: ۶۰۸۰ / ۱۳ شوران

البريد الإلكتروني: almojtaba@shiacenter.com

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم إلى يوم الدين.

وبعد، این مختصری است در علم منطق، نگاردم آن را به جهت مبتدئین، واز خداوند متعال استعانت میجویم، وآن را مرتب ساختم بریک مقدمه وده مقصد.

كربلاء المقدسة

محمد بن المهدي الحسيني الشيرازي

مقدمه

اغلب افراد انسان را باری تعالی قوه فکر مرحمت فرموده که به سبب آن میتواند خیر وشر را تمیز دهد، وچون این قوه گاه اشتباه میکند چنانچه مشاهده میکنیم که دو نفر بر خلاف یکدیگر سخن میگویند و معلوم است که یکی از آن دو اشتباه نموده وحق با دیگری است از این جهت محتاج میباشیم به علمی که فکر را از خطا باز دارد، وآن علم (منطق) است.

تصدیق و تصور

وقبل از شروع در مقاصد گوئیم: علم (یعنی ادراک) بر دو قسم است:

اول: تصدیق، وآن عبارت است از درک نمودن نسبت تامه میان دو چیز، چون نسبت میان (زید وقیام) در (زید قائم)، وچنین نسبت را (ایجاب) گویند، وهمچنین در (زید لیس بقائم) وچنین نسبت را (سلب) نامند.

دوم: تصور، وآن عبارت است از درک نمودن چیزی که نسبت تامه نداشته باشد، چون درک (زید) و(غلام بکر).

ضروری و نظری

باز هر یک از تصدیق و تصور: یا واضح است وآن را (ضروری) گویند چون تصدیق به (ایستادن زید) و تصور صورت (زید).

و یا واضح نیست بلکه محتاج به فکر است وآن را (نظری) گویند، چون تصدیق به (کرویت زمین) و تصور (حقیقت انسان).

وبه جهت توضیح اقسام این شکل را ملاحظه نمائید:

مقصد اول در بحث الفاظ است

اقسام دلالات

هر گاه کسی گوید (زید) ذهن شنونده فوراً منتقل میشود به آن (هیكل) مخصوص، پس لفظ (زید) که اول او را احساس نمود (دال) گویند، و هیكل مخصوص که ثانیاً او را احساس نمود (مدلول) نامند.

و این قسم (دلالت) را که از لفظ موضوع باشد (دلالت لفظیه وضعیه) نامند، و این قسم دلالت بر سه وجه است:

اول: (مطابقه) و آن دلالت لفظ است بر تمام معنی خود، چون دلالت (زید) بر تمام آن هیكل مخصوص.

دوم: (تضمن) و آن دلالت لفظ است بر جزء معنی خود، چون دلالت (زید) بر دست و پای آن هیكل مخصوص.

سوم: (الترام) و آن دلالت لفظ است بر چیزی که خارج از معنی باشد لکن لازم معنی باشد، چون دلالت (حاتم) بر (کرم).
وبه جهت توضیح اقسام این شکل را ملاحظه نمائید:

مرکب و مفرد

لفظ موضوع بر دو قسم است:

اول: (مرکب) و آن وقتی است که جزء لفظ بر جزء معنی دلالت کند، چون (زید قائم) و (غلام زید).

دوم: (مفرد) و آن وقتی است که چنین نباشد، چون (زید).

اقسام مفرد

و (مفرد) بر سه قسم است:

۱: اسم.

۲: فعل.

۳: حرف.

چنانچه در نحو خوانده اید، وبه جهت توضیح اقسام این شکل را ملاحظه نمائید:

علم و متواطی و مشکک

هرگاه لفظ یک معنی داشته باشد و آن معنی قابل صدق بر افراد زیادی نباشد آن را (عَلَم) گویند چون (محمد).

و اگر لفظ یک معنی داشته باشد لکن آن معنی قابل صدق بر افراد زیادی باشد آن را (متواطی) گویند اگر افرادش مساوی باشند

چون (انسان) چه آن که زید و عمرو و بکر در (انسانیت) مانند یکدیگرند.

و آن را (مشکک) گویند اگر افرادش مساوی نباشند چون (مقدار)، چه آن که (یک ذراع) و (صد ذراع) در مقدار مساوی نیستند.

مشترک و منقول، حقیقت و مجاز

اگر لفظ بیشتر از یک معنی داشته باشد پس اگر از برای هر یک وضع شده باشد آن را (مشترک) گویند چون (عین) چه آنکه

معنایش (چشم) و (چشمه) است.

و اگر از برای یکی از معناها وضع شده باشد لکن در معنای دوم استعمال شد تا آنکه معنای اول متروک شد آن را (منقول) نامند.

و نقل بر سه قسم است:

۱: شرعی، چون (صلاة).

۲: عرفی، چون (دابه).

۳: اصطلاحی، چون (فعل).

و اگر از برای یک معنی واضح دارد و در معنی دیگر استعمال میشود لکن معنی اول ترک نشده، پس آن لفظ اگر در معنی اول

استعمال شود (حقیقت) گویند چون (اسد) بالنسبه به شیر.

و اگر در معنی دوم استعمال شود (مجاز) گویند چون (اسد) بالنسبه به شخص شجاع.

و صورت اقسام چنین است:

کلی و جزئی

تمه: هرگاه معنی چیزی را تصور نمائیم که آن را نام (مفهوم) گذارند، یا می‌تواند افراد زیادی داشته باشد پس آن را (کلی) گویند

چون (حیوان).

و یا نمیتوان صدق بر افراد زیادی نماید پس آن را (جزئی) گویند چون (حسن).

نسب اربع

فائده: هر گاه دو کلی را با هم ملاحظه نمائیم یکی از این نسبت‌های چهار گانه بین آنها می‌باشد:

اول: تساوی کلی، و آن عبارت است از آنکه صدق نماید هر یک از آن دو کلی بر افراد کلی دیگر، چون (انسان) و (ناطق) که هر انسانی ناطق است و هر ناطقی انسان است.

دوم: تباین کلی، و آن عبارت است از آنکه صدق نماید هر یک از آن دو کلی بر هیچ یک از افراد کلی دیگر، چون (انسان) و (حجر) که هیچ انسانی حجر نیست و هیچ حجری انسان نیست.

سوم: عموم و خصوص مطلق، و آن عبارت است از آنکه صدق نماید یکی از آن دو کلی بر تمام افراد کلی دیگر، و صدق نماید آن کلی دیگر بر تمام افراد کلی اول، چون (انسان) و (حیوان) که هر انسانی حیوان است، لکن بعض حیوانها انسان نیستند.

چهارم: عموم و خصوص من وجه، و آن عبارت است از آنکه هر دو کلی صدق نمایند بر بعض افراد کلی دیگر، و باز هر یک از آن دو کلی صدق نماید بر بعض افراد کلی دیگر، چون (حیوان) و (ابيض) که بعض حیوانها ابيض هستند، و بعض حیوانها ابيض نیستند، و بعض ابیضها حیوان هستند، و بعض ابیضها حیوان نیستند. و صورت آن این است:

مقصد دوم در کلیات خمس است

چون معنی کلی را دانستی پس بدان که کلی بر پنج قسم است.

اول: جنس، و آن کلی می‌باشد که افراد آن مختلف باشند در حقیقت، چون (حیوان) که افراد آن (انسان) و (فرس) و (بقر) و غیرها می‌باشد، و معلوم است که حقیقت انسان غیر از حقیقت فرس است و همچنین هر یک بالنسبه به دیگری.

دوم: نوع، و آن کلی می‌باشد که افراد آن متفق باشند در حقیقت، چون (انسان) که افراد آن (زید) و (عمرو) و (بکر) و غیر ایشان است، و معلوم است که حقیقت زید و عمرو و بکر یکی است.

سوم: فصل، و آن کلی می‌باشد که جزء ماهیت و حقیقت و مختص به آن ماهیت و حقیقت است، چون (ناطق) که جزء ماهیت و حقیقت انسان است، و مختص است به انسان، و همچنین است (ناطق) نسبت به (حمار).

چهارم: خاصه، و آن کلی می‌باشد که خارج است از حقیقت شیء لکن مختص به یک حقیقت و ماهیت، چون (ضاحک) که خارج است از حقیقت انسان لکن مختص است به انسان، چنانکه گفته اند.

پنجم: عرض عام، و آن کلی می‌باشد که خارج است از حقیقت شیء لکن مختص به یک حقیقت و ماهیت نیست، چون (ماشینی) که خارج است از حقیقت انسان لکن مختص نیست به انسان، بلکه (فرس) و (بقر) و (غنم) و غیرها، نیز ماشینند.

اقسام کلی

تتمه: هر گاه گوئیم (الإنسان کلی) پس اگر ملاحظه نمائیم موضوع (إنسان) را فقط، آن را (کلی طبیعی) نامند.

و اگر ملاحظه نمائیم محمول (کلی) را فقط، آن را (کلی منطقی) گویند.

و اگر ملاحظه نمائیم موضوع و محمول را با هم، آن را (کلی عقلی) نامند.

و صورت کلیات خمس را با ملاحظه صحت تقسیم در این شکل ملاحظه فرمائید.

مقصد سوم در تعریفات است

مقصد سوم در تعریفات است

بدانکه هر گاه چیزی مجهول باشد از او سؤال میشود به کلمه (ما هو) و جواب این کلمه یکی از چهار چیز خواهد بود.
اول: حد تام، و آن عبارت است از (جنس قریب) و (فصل قریب)، مثلاً- اگر سؤال شود (الإنسان ما هو)؟ جواب گفته شود: (حيوان ناطق).

دوم: حد ناقص، و آن عبارت است از (فصل قریب) خواه با چیز دیگر باشد و خواه نباشد، مثلاً- در جواب (الإنسان ما هو)؟ گفته می‌شود: (ناطق) یا (جسم ناطق).

سوم: رسم تام، و آن عبارت است از (جنس قریب) و (خاصه)، مثلاً- اگر سؤال شود (الإنسان ما هو)؟ جواب گفته شود (حيوان ضاحك).

چهارم: رسم ناقص، و آن عبارت است از (خاصه) خواه با چیز دیگر باشد و خواه نباشد، مثلاً در جواب (الإنسان ما هو)؟ گفته میشود (ضاحك) یا (جسم ضاحك).

شرائط معرف

تمه: چون غرض از تعریف دانستن مجهول است پس باید در (معرف) پنج امر ملاحظه شود.

- ۱: باید معرف (به کسر) جامع افراد و مانع اغیار باشد، پس تعریف به اعم و اخص و مباین صحیح نیست.
 - ۲: باید معرف (به کسر) در نزد مخاطب معلوم تر از معرف (به فتح) باشد، پس تعریف به مساوی یا اخفی درست نیست.
 - ۳: باید تعریف (به کسر) عین معرف (به فتح) نباشد در مفهوم، پس تعریف (انسان) ب (بشر) تعریف حقیقی نیست.
 - ۴: باید تعریف مستلزم (دور) نباشد، یعنی شناختن معرف (به کسر) متوقف بر شناختن معرف (به فتح) نباشد، پس تعریف (حيوان) ب (انسان او غیره) صحیح نیست.
 - ۵: باید معرف (به کسر) واضح باشد، پس تعریف به الفاظ مشترکه و مجاز که بی قرینه باشند جایز نیست، و این فی الحقیقه باز گشتش به شرط دوم است.
- و صورت تقسیم با ملاحظه دوران بین نفی و اثبات در شکل مذکور است.

مقصد چهارم در قضایا است

مقصد چهارم در قضایا است

و مطالب این مقصد را در ضمن مقدمه و فصولی بیان می‌کنیم:

مقدمه: قضیه کلامی است که احتمال صدق و کذب داشته باشد، و بر دو قسم است:

۱: حملیه.

۲: شرطیه.

فصل اول

در حمله است

حمله: قضیه ای است که حکم شود در او بر آنکه چیزی از برای چیزی ثابت است، یا آنکه چیزی از برای چیزی ثابت نیست. و نام چیز اول را (موضوع)، و نام چیز دوم را (محمول)، و نام چیزی که دلالت میکند بر نسبت بین آن دو را (رابطه) گذارند.

تقسیمات حمله

از برای قضیه حمله چند تقسیم است.

موجه و سالبه

تقسیم اول: قضیه حمله به اعتبار (کیف) و چگونگی نسبت، بر دو قسم است.

اول: موجه، و آن قضیه ای است که حکم شود در او به این که محمول از برای موضوع ثابت است، چون (زید قائم).

دوم: سالبه و آن قضیه ای است که حکم شود در او به این که محمول از برای موضوع ثابت نیست، چون (زید لیس بقائم).

شخصیه، مهمله، طبیعی، محصوره

تقسیم دوم: قضیه حمله به اعتبار (موضوع) بر چهار قسم است.

اول: شخصیه، و آن قضیه ای است که موضوع آن جزئی حقیقی باشد، چون (زید قائم).

دوم: مهمله، و آن قضیه ای است که حکم در او بر موضوع باشد به ملاحظه افرادش، لکن بیان قدر افراد در او نشود، چون (الإنسان کاتب).

سوم: طبیعی، و آن قضیه ای است که حکم در او بر موضوع کلی باشد (بما هو هو) بدون ملاحظه افراد، چون (الإنسان نوع).

چهارم: محصوره، و آن قضیه ای است که حکم شود در او بر موضوع کلی به ملاحظه افرادش و بیان قدر افراد هم در او شود، و این یا محصوره کلیه است اگر حکم بر تمام افراد باشد، چون (کل انسان ناطق)، و یا محصوره جزئی است اگر حکم بر بعض افراد باشد، چون (بعض الحيوان انسان).

ذهنی، خارجی، حقیقیه

تقسیم سوم: قضیه حمله موجه به اعتبار وجود موضوعش بر سه قسم است:

اول: ذهنیه، و آن در وقتی است که موضوع آن در ذهن باشد فقط، چون (اجتماع الضدین محال).

دوم: خارجی، و آن در وقتی است که موضوع آن در خارج فقط ملاحظه شود و حکم بر افراد خارجی باشد، چون (کل مسجد فی البلد بانیه زید).

سوم: حقیقیه، و آن در وقتی است که حکم شده باشد در قضیه بر هر فرد موجود و هر فردی که فرض شود وجود او، چون (کل انسان قابل للعلم).

محصله و معدوله

تقسیم چهارم: قضیه حمله به اعتبار آن که حرف سلب جزء یکی از طرفینش باشد یا نباشد، بر دو قسم است:

اول: محصله (به فتح) و آن وقتی است که حرف سلب جزء هیچکدام از موضوع و محمول نباشد، خواه موجه باشد چون (زید قائم)، و خواه سالبه باشد چون (زید لیس بقائم).

دوم: معدوله، و آن وقتی است که حرف سلب جزء یکی از طرفین یا جزء هر دو طرف باشد، خواه موجه باشد چون (بعض الحی لا عالم)، و خواه سالبه باشد چون (بعض الحی لیس بلا عالم).

مطلقه و موجهه

تقسیم پنجم: قضیه حمله به اعتبار (جهت) بر دو قسم است:

اول: مطلقه، و آن قضیه ای است که در او بیان جهت نسبت از ضرورت و امکان و دوام نشده باشد، چون (کل انسان حیوان).

دوم: موجهه، (به فتح) و آن قضیه ای است که در او بیان جهت شده باشد.

اقسام موجهه

قضیه حملیه موجهه بر دو قسم است:

قسم اول: موجهه بسیطه، و آن در وقتی است که یک قضیه باشد.

قسم دوم: موجهه مرکبه، و آن در وقتی است که قضیه حل میشود به دو قضیه، یکی موجهه و دیگری سالبه.

اقسام موجهه بسیطه

واهم اقسام موجهه بسیطه (هشت) است:

اول: ضروریه مطلقه، و آن وقتی است که محمول از برای موضوع ضرورت داشته باشد ما دام الذات، چون (الإنسان حیوان بالضرورة).

دوم: مشروطه عامه، اگر محمول از برای موضوع ضرورت داشته باشد ما دام الوصف، چون (کل کاتب متحرک الأصابع بالضرورة ما دام کاتباً).

سوم: وقتی مطلقه، اگر محمول از برای موضوع ضرورت داشته باشد در وقت معین، چون (کل قمر منخسف بالضرورة وقت الحیلولة).

چهارم: منتشره مطلقه، اگر محمول از برای موضوع ضرورت داشته باشد در وقت غیر معین، چون (کل انسان متنفس بالضرورة وقتاً ما).

پنجم: دائمه مطلقه، اگر محمول از برای موضوع دوام داشته باشد ما دام الذات، چون (کل فلک متحرک بالدوام).

ششم: عرفیه عامه، اگر محمول از برای موضوع دوام داشته باشد ما دام الوصف، چون (کل حی متحرک الدم بالدوام ما دام حیا).

هفتم: مطلقه عامه، اگر محمول از برای موضوع فعلیت داشته باشد، یعنی در یکی از ازمنه ثلاثه باشد، چون (کل انسان ماش بالفعل).

هشتم: ممکنه عامه، و آن قضیه ای است که دلالت میکند بر اینکه طرف مقابل قضیه ضروری نیست، پس معنی آن قضیه موجهه این است که سالبه ضروری نیست، چون (کل انسان کاتب بالامکان العام)، یعنی عدم کتابت از برای انسان ضروری نیست، و بالعکس در سالبه.

نهم: سالبه و موجهه و کلیه و جزئی از قضایای هشتگانه مانند یکدیگرند و هیچ تفاوتی ندارند.

اقسام موجهه مشروطه

اهم اقسام موجهه مشروطه هفت است:

اول: مشروطه خاصه، و آن مشروطه عامه ای است که مقید به لا دوام است (ولا دوام اشاره است به مطلقه عامه)، مثالش: (کل کاتب متحرک الأصابع بالضرورة مادام کاتباً لا دائماً) ای لا شیء من الکاتب بمتحرک الأصابع بالفعل.

دوم: عرفیه خاصه، و آن عرفیه عامه ای است که مقید به لا- دوام است (ولا- دوام اشاره است به مطلقه عامه)، مثالش: (کی حی متحرک الدم بالدوام ما دام حیاً لا دائماً) ای لا شیء من الحي بمتحرک الدم بالفعل.

سوم: وقتی مطلقه، و آن وقتی مطلقه است که مقید به لا- دوام است (ولا- دوام اشاره است به مطلقه عامه)، مثالش: (کل قمر منخسف بالضرورة وقت الحیلولة لا دائماً) ای لا شیء من القمر بمنخسف بالفعل.

چهارم: منتشره، و آن منتشره مطلقه است که مقید به لا دوام است (ولا دوام اشاره است به مطلقه عامه)، مثالش: (کل انسان متنفس بالضرورة وقتاً ما لا دائماً) ای لا شیء من الإنسان بمتنفس بالفعل.

پنجم: وجودیه لا ضروریه، و آن مطلقه عامه است که مقید به لا ضروره است (ولا ضروره اشاره است به ممکنه عامه) مثالش: (کل انسان ماش بالفعل لا بالضروره) أى لا شیء من الإنسان بماش بالامکان العام.

ششم: وجودیه لا-دائمه، و آن مطلقه عامه است که مقید به لا-دوام است (ولا-دوام اشاره است به مطلقه عامه) مثالش: (کل انسان ماش بالفعل لا دائماً) أى لا شیء من الإنسان ماش بالفعل.

هفتم: ممکنه خاصه، و آن ممکنه عامه است که مقید به لا ضروره است (ولا ضروره اشاره است به ممکنه عامه) مثالش: (کل انسان کاتب بالامکان الخاص) ومعنى تمام قضیه (کل انسان کاتب بالامکان العام، ولا شیء من الإنسان بکاتب بالامکان العام)، و چون (بالامکان الخاص) به منزله (بالامکان العام لا بالضروره) است، در مثال بالامکان الخاص آوردیم.

تمه: سالبه مانند موجه است در قضایای سبعة مذکوره.

و شکل تقسیمات پنجگانه قضیه حملیه چنین است.

فصل دوم

در شرطیه است

قضیه شرطیه: آن است که حکم شود در او به وجود نسبت بین قضیه و قضیه دیگر، یا به عدم وجود نسبت، و معلوم باشد که شرطیه در اصل دو قضیه بوده است، و نام قضیه اول را (مقدم)، و نام قضیه دوم را (تالی) گذارند.

تقسیمات قضیه شرطیه

واز برای قضیه شرطیه چند تقسیم است:

موجه و سالبه

تقسیم اول: قضیه شرطیه به اعتبار (کیف) بر دو قسم است:

اول: موجه، و آن قضیه ای است که حکم شود در او به نسبت اتصال یا نسبت انفصال بین دو قضیه، چون (إن کانت الشمس طالعاً فالنهار موجود) و (العدد إما زوج وإما فرد).

دوم: سالبه، و آن قضیه ای است که حکم شود در او به سلب اتصال یا سلب انفصال بین دو قضیه، چون (لیس إذا کانت الشمس طالعاً کان اللیل موجوداً) و (لیس العدد إما زوجاً وإما منقسماً بمتساویین).

متصله و منفصله

تقسیم دوم: قضیه شرطیه به اعتبار نسبت بر دو قسم است:

اول: متصله، و آن قضیه ای است که نسبت در او به اتصال بین دو قضیه یا نفی اتصال بین آنها باشد، چون مثال (۱) و (۳).

دوم: منفصله و آن قضیه ای است که نسبت در او به انفصال بین دو قضیه یا نفی انفصال بین ایشان باشد، چون مثال (۲) و (۴).

تنبیهات

در اینجا چند تنبیه است:

لزومیه و اتفایه

تنبیه ۱: قضیه متصله باعتبار چگونگی اتصال منقسم شود به دو قسم:

اول: لزومیه، و آن در وقتی است که تلازم بین طرفین به جهت علیت و معلولیت باشد، چون (إذا کانت الشمس طالعاً فالنهار موجود).

دوم: اتفایه، و آن قضیه ای است که چنان نباشد، چون (کلما جاء زید جاء عمرو).

عنادیه و حقیقیه

تنبيه ۲: قضیه منفصله باعتبار چگونگی انفصال منقسم شود به دو قسم:

اول: عنادیه، و آن وقتی است که نسبت در هر یک از دو جزء قضیه معاند باشد با نسبت در جزء دیگر، چون (العدد إما زوج وإما فرد).

دوم: اتفاقیه، و آن وقتی است که تعاند بین ذات دو نسبت نباشد، چون (إما زید فی الدار وإما خالد).

حقیقیه، مانعۀ الجمع، مانعۀ الخلو

تنبيه ۳: قضیه منفصله باعتبار امکان اجتماع طرفین، وامکان رفع ایشان، وعدم امکان اجتماع یا رفع، منقسم میشود به سه قسم:

اول: حقیقیه، و آن قضیه ای است که در ایجاب نه ممکن است اجتماع طرفین و نه ممکن است ارتفاع آنها، و در سلب اجتماع و ارتفاع هر دو ممکن است، مثال موجب: (العدد إما زوج وإما فرد)، و مثال سالبه: (لیس الحيوان إما ناطق وإما ضاحک).

دوم: مانعۀ الجمع، و آن قضیه ای است که در ایجاب ممکن نیست اجتماع طرفین و ممکن است ارتفاع ایشان، و در سلب ممکن است اجتماع طرفین و ممکن نیست ارتفاع ایشان، مثالش در موجب: (الإنسان إما أبيض أو أسود) و در سالبه: (لیس الإنسان إما غیر أبيض أو غیر أسود).

سوم: مانعۀ الخلو، و آن قضیه ای است که در ایجاب ممکن است اجتماع طرفین و ممکن نیست ارتفاع ایشان، و در سلب ممکن نیست اجتماع طرفین و ممکن است ارتفاع ایشان، مثالش در ایجاب: (زید إما فی البحر وإما ان لا یغرق) و در سلب: (لیس الإنسان إما أبيض أو أسود).

شخصیه، مهمله، محصوره

تقسیم سوم: قضیه شرطیه باعتبار ازمان و احوال منقسم میشود به سه قسم:

اول: شخصیه، و آن وقتی است که حکم در زمان یا حال معینی باشد، چون (إن جئنی الیوم أکرمتک).

دوم: مهمله، و آن وقتی است که حکم در زمان یا حال فی الجمله باشد، چون (إذا کان الجسم حیواناً کان فرساً).

سوم: محصوره، و آن وقتی است که کمیه احوال و ازمان حکم بیان شود، و آن یا (کلیه) است چون (کلما کانت الشمس طالعه کان النهار موجوداً)، و یا (جزئیه) است چون (قد یكون إذا کان الجسم حیواناً کان انساناً).

و شکل تقسیمات شرطیه چنین است:

فصل سوم

در تناقض است

بسا است که شخص به واسطه برهان باطل مینماید حرف خصم را، و بسا است که برهان بر قضیه دیگری می آورد که نسبت تخالف یا توافق با مطلوب دارد، و به این سبب بحث از تناقض و عکس باید نمود.

بدانکه تناقض اختلاف دو قضیه است به طوری که لازم آید از صدق هر یک لذاته کذب دیگری و بالعکس، و تحقق تناقض مشروط است به دو شرط:

شروط تناقض

شرط اول: آن است که دو قضیه در هشت جهت با هم اتحاد داشته باشند:

۱: موضوع، پس بین (الإنسان ناطق) و (الفرس لیس ناطق) تناقض نیست.

۲: محمول: پس بین (الإنسان ناطق) و (الإنسان لیس بصاهل) تناقض نیست.

۳: زمان، پس بین (القمر منخسف وقت الحیلولة) و (لیس القمر بمنخسف وقت التریع) تناقض نیست.

۴: مکان، پس بین (زید قائم فی الدار) و (لیس زید بقائم فی السوق) تناقض نیست.

۵: شرط، پس بین (زید واجب الاکرام إن جاء) و (لیس زید واجب الاکرام إن لم یجىء) تناقض نیست.

۶: اضافه، پس بین (زید أعلم أهل العراق) و (زید لیس بأعلم أهل الحجاز) تناقض نیست.

۷: جزء و کل، پس بین (زید أبيض أسنانه) و (زید لیس بأبيض کله) تناقض نیست.

۸: قوه و فعل، پس بین (زید عالم بالقوة) و (زید لیس بعالم بالفعل) تناقض نیست.

شرط دوم: آن است که دو قضیه در سه جهت باهم اختلاف داشته باشند:

۱: کم، یعنی یکی کلی و دیگری جزئی باشد، پس نقیض (لا شیء من الحيوان بانسان)، (کل حیوان انسان) نیست.

۲: کیف، یعنی یکی موجه و دیگری سالبه باشد، پس بین (کل حیوان نام) و (بعض الحيوان نام) تناقض نیست، و حاصل این دو شرط

این است که (موجه کلیه نقیض سالبه جزئیه و بالعکس) و (موجه جزئیه نقیض سالبه کلیه و بالعکس) می‌باشد.

۳: جهت، یعنی جهت هر یک نقیض جهت دیگری باشد، پس بین (کل انسان کاتب بالامکان العام) و (لیس بعض الإنسان بکاتب

بالامکان العام) تناقض نیست.

و صورت شرائط تناقض این است.

فصل چهارم

در عکس مستوی است

چون در تناقض فائده عکس در دانستی، پس می‌گوئیم عکس مستوی عبارت است از تبدیل نمودن قضیه، به این که محمول یا تالی را به جای موضوع یا مقدم، و موضوع یا مقدم را به جای محمول یا تالی گذارند، به نحوی که اگر اصل صادق باشد عکس صادق باشد، و اگر اصل مکیف به کیفی باشد عکس هم مکیف به آن کیف باشد، پس اگر اصل موجه باشد عکس هم موجه خواهد شد و همچنین در سالبه.

و بدان که موجه، چه جزئیه باشد و چه کلیه، منعکس می‌شود به موجه جزئیه، مثلاً عکس هر یک از (کل انسان حیوان) و (بعض الإنسان حیوان): (بعض الحيوان انسان) می‌شود.

و سالبه کلیه منعکس می‌شود به سالبه کلیه، پس عکس (لا شیء من الحجر بنام): (لا شیء من النامی بحجر) است، و سالبه جزئیه اصلاً عکس ندارد.

فصل پنجم

در عکس نقیض است

عکس نقیض در نزد قدماء عبارت است از تبدیل دو طرف قضیه، به این که نقیض محمول را جای موضوع و نقیض موضوع را جای محمول قرار دهند، به نحوی که باقی ماند صدق و کیف، و همچنین است حال مقدم و تالی در شرطیه، و این قسم را (عکس نقیض موافق) نامند.

و بدان که حکم سالبه در اینجا حکم موجه است در عکس مستوی، و بالعکس، پس سالبه چه جزئیه باشد و چه کلیه منعکس می‌شود به سالبه جزئیه، مثلاً عکس هر یک از (لا شیء من الإنسان بحجر) و (لیس بعض الإنسان بحجر): (لیس بعض اللاحجر بلا انسان) خواهد بود.

و موجه کلیه منعکس می‌شود به موجه کلیه، پس (کل انسان ناطق) منعکس می‌شود به (کل لا ناطق لا انسان).

و موجب جزئیة اصلاً عکس ندارد.

و این صورت اقسام عکس است:

مقصد پنجم در قیاس واستقرار وتمثیل است

مقصد پنجم در قیاس واستقرار وتمثیل است

و مطالب آن را در ضمن وفصولی بیان مینمائیم.

فصل اول

در قیاس است

قیاس: عبارت است از قولی که تألیف شده باشد از چند قضیه که لازم آید از آن لذاته قول دیگر هرگاه سالم باشد، مثلاً گوئیم: (کل انسان حیوان) و (کل حیوان جسم) پس نتیجه دهد: (کل انسان جسم).

واصطلاح بر آن است که هیئت تألیف بین قضایا را (صوت قیاس) نامند، و هر قضیه که صورت از آن تألیف شود (ماده قیاس) و (مقدمه) گویند.

و آن چیزی که مطلوب است تحصیل آن، قبل از تحصیل: (مطلوب) و بعد از تحصیل: (نتیجه) گویند، و اجزاء قضیه از موضوع و محمول و مقدم و تالی را (حدود) نامند.

و صحبت در قیاس گاه جهت ماده است، و این مبحث مرسوم است به (صناعات خمس) و در مقاصد آتیه ذکر می شود، و گاه از جهت صورت است و آن بر سه قسم است:

اول: اقترانی حملی.

دوم: اقترانی شرطی.

سوم: استثنائی.

قیاس اقترانی حملی

قسم اول: در قیاس اقترانی حملی است، و آن عبارت است از قیاسی که در مقدماتش تصریح به نتیجه و نقیض آن نشده باشد، و تمامی مقدماتش حملیه باشد، و این قیاس مشتمل است بر دو مقدمه که اول را (صغری) و دوم را (کبری) نامند، و این دو مقدمه مشتملند بر (حدود) ثلاثه:

اول: حدی که مختص به صغری است، و آن را (اصغر) نامند.

دوم: حد مکرر که در صغری و کبری است، و آن را (اوسط) نامند.

سوم: حدی که مختص به کبری است، و آن را (اکبر) گویند.

و در (نتیجه) حد وسط ساقط میشود و اصغر و اکبر موضوع و محمول میشوند.

اشکال اربعه

و چون این را دانستی بدان که اوسط بر چهار قسم است:

۱: یا محمول است در صغری و موضوع است در کبری، چون (کل انسان حیوان) و (کل حیوان جسم): (فکل انسان جسم)، و این را (شکل اول) نامند.

۲: ویا آنکه اوسط در هر دو محمول است، چون (کل انسان حیوان) و (لا شیء من الحجر بحیوان): (فلا شیء من الإنسان بحجر)، واین را (شکل دوم) نامند.

۳: ویا آنکه اوسط در هر دو موضوع است، چون (کل انسان حیوان) و (کل انسان ناطق): (فبعض الحیوان ناطق) واین را (شکل سوم) نامند.

۴: ویا آنکه اوسط موضوع در صغری است و محمول در کبری به عکس اول، چون (کل انسان حیوان) و (کل ناطق انسان): (فبعض الحیوان ناطق)، واین را (شکل چهارم) نامند.

و بعضی به جهت ضبط ترتیب، اشکال را به نظم در آورده اند:

اوسط اگر حمل یافت

در بر صغری و بار

حمل بکبری گرفت

شکل نخستین شمار

حمل بهر دو، دوم

وضع بهر دو، سوم

رابع اشکال را

عکس نخستین بدار

فائده

هریک از اشکال را شرطی است که بدون آن نتیجه ندهد، و به جهت سهولت حفظ بعضی شرائط را به رمز در این شعر نظم نموده اند:

مغکب اول، خین کب ثانی، و منکاین سوم

در چهار مینکغ یا خین کاین شرط دان

یعنی شرط است:

در شکل اول: موجه بودن صغری و کلیت کبری.

و در شکل دوم: اختلاف مقدمتین در ایجاب و سلب و کلیت کبری.

و در شکل سوم: موجه بودن صغری و کلیت احد مقدمتین.

و در شکل چهارم: یکی از دو شرط است یا ایجاب مقدمتین و کلیت صغری، و یا اختلاف مقدمتین در ایجاب و سلب و کلیت یکی از مقدمتین.

و بدان که هر گاه یکی از مقدمتین سالبه شد نتیجه سالبه میشود، و هر گاه یکی از مقدمتین جزئی شد نتیجه جزئی میشود، مگر در شکل سوم و چهارم که همیشه نتیجه جزئی است، بلی در شکل چهارم هر گاه صغری سالبه کلیه و کبری موجه کلیه باشد نتیجه سالبه کلیه میشود.

و هر یک را از حیث (جهت) شرائطی است که در مطولات ذکر شده.

قیاس اقترانی شرطی

قسم دوم: در قیاس اقترانی شرطی است، و آن عبارت است از قیاسی که در مقدماتش تصریح به نتیجه یا نقیض نتیجه نشده، و بعضی مقدمات یا تمام آنها قضیه شرطیه باشد.

ولابد است در این قیاس از: اشتراک مقدمتین در جزئی که آن به منزله حد وسط است، و بنابراین اشکال اربعه و در این قیاس فی الجمله نیز تصویر می‌شود، لیکن مخفی نماند که به ملاحظه آن جزئی که هر دو در او مشترکند قیاس بر سه قسم می‌گردد:

اول: آنکه جزئی است، غیر تام در هریک از مقدمتین، چون (إذا كان الإنسان حیواناً فالإنسان نام)، و (إذا كان النمو قسماً من الحركة فالنامی غیر ساکن).

نتیجه: (إذا كان الإنسان حیواناً فإذا كان النمو قسماً من الحركة فالإنسان غیر ساکن) و چون این قسم دور است از طباع، متعرض آن نمی‌شویم.

دوم: آنکه جزئی است، تام در هر یک از مقدمتین.

سوم: آنکه جزئی است، تام در یکی و غیر تام در دیگری، چنانچه خواهد آمد.

اقسام قیاس اقترانی شرطی

و چون این را دانستی بدان که (قیاس اقترانی شرطی) منقسم میشود به پنج قسم.

۱: قیاسی که مؤلف باشد از متصلات، چون (كلما كانت الشمس طالعة فالنهار موجود)، و (كلما كان النهار موجوداً فالعالم مضيء).

نتیجه: (كلما كانت الشمس طالعة فالعالم مضيء) و این قیاس مانند اقترانی حملی است اگر جزء مشترک در هر دو تام باشد، و بدان که شرطیه اتفاقیه در اقترانات شرطیه متصله نتیجه ندارد.

۲: قیاسی که مؤلف باشد از منفصلات، و منتج نیست هیچ منفصله مگر آنکه عنادیه باشد.

و ترتیب در اخذ نتیجه آن است که هر یک از (حقیقیه) و (مانعه الجمع) و (مانعه الخلو) که در اطراف واقع است منحل نمایند به متصله، پس ملاحظه بین متصلات شود، هر کدام جامع شرائط انتاج است قیاس سازند پس نتیجه را تحویل به منفصله دهند.

مثلاً: قیاس مرکب از دو حقیقیه منحل میشود به شانزده صورت، و چند صورت از آن فقط منتج است، چون (إما أن يكون العدد زوجاً وإما أن يكون فرداً)، و (إما أن يكون الزوج زوج أو يكون زوج الفرد) نتیجه: (اما أن يكون العدد زوج الزوج أو يكون زوج الفرد أو يكون فرداً).

۳: قیاسی که مؤلف باشد از متصله و منفصله، و این قسم مانند قسم سابق است در کیفیت اخذ نتیجه، چون (كلما كان هذا الشيء ثلاثة فهو عدد)، و (ودائماً العدد إما أن يكون زوجاً أو فرداً) نتیجه: (كلما كان هذا الشيء ثلاثة فإما أن يكون زوجاً أو فرداً).

۴: قیاسی که مؤلف باشد از حملیه و متصله، و اشتراک در این بین جزء تام است از حملیه و غیر تام است از متصله، و ترتیب در گرفتن نتیجه آن است که تألیف قیاس شود از طرف شرطیه که در او شرکت است و حملیه با ملاحظه شرائط شکل، پس نتیجه را با جزء دیگر شرطیه ضم نمائیم که مجموع نتیجه خواهد بود، چون (كلما كان الحيوان انساناً كان ناطقاً)، و (كل ناطق مدرک للکلیات)، نتیجه: (كلما كان الحيوان انساناً كان مدرکاً للکلیات).

۵: قیاسی که مؤلف باشد از حملیه و منفصله، و این مثل قسم سابق است در جزء مشترک، چون (كل ثلاثة عدد)، و (العدد إما زوج وإما فرد)، نتیجه: (فالثلاثة إما زوج وإما فرد).

و ترتیب در گرفتن نتیجه آن است که حد مشترک ساقط شود.

و این قیاس منقسم می‌شود به مقسم و غیر مقسم چنانچه حد در مطولات ذکر شده است، و این قدر تفصیل را به جهت آشنا شدن ببعض اصطلاحات ذکر نمودیم.

قیاس استثنائی

قسم سوم: در بیان قیاس استثنائی است، و آن عبارت است از قیاسی که در مقدماتش تصریح به نتیجه یا نقیض نتیجه شده باشد (جزء لمقدمیه) و بنابراین پس دائماً یک مقدمه این قیاس شرطیه خواهد بود و مقدمه دیگر مشتمل است بر (ادات استثناء)، و از این جهت

آن را قیاس استثنائی نام نهادند.

قیاس اتصالی و انفصالی

و این قیاس به حسب مقدمه شرطیه منقسم میشود به اتصالی و انفصالی:

۱: اما اتصالی، پس اگر استثناء شد عین مقدم، نتیجه میدهد عین تالی را، و اگر استثناء شد نقیض تالی نتیجه میدهد نقیض مقدم را، چون:

(إن كان هذا انساناً كان حیواناً)..

(لکنه انسان): (فهو حیوان).

(لکنه لیس بحیوان): (فهو لیس بانسان).

اما استثناء نقیض مقدم و استثناء عین تالی منتج نخواهد بود.

اقسام قیاس استثنائی انفصالی

۲: و اما انفصالی پس بر سه قسم است:

اول: هر گاه شرطیه (حقیقیه) باشد پس استثناء عین احد طرفین، نتیجه می دهد نقیض دیگر را، و استثناء نقیض احد طرفین، نتیجه می دهد عین دیگر را، چون:

(إما أن یکون هذا العدد زوجاً أو فرداً)..

(لکنه زوج): (فلیس بفرد).

(لکنه فرد): (فلیس بزوج).

(لکنه لیس بزوج): (فهو فرد).

(لکنه لیس بفرد): (فهو زوج).

و بر همین قیاس است شرطیه که بیشتر از دو جزء داشته باشد، چون (الكلمه اسم أو فعل أو حرف) لکن با هر استثناء واحدی، دو نتیجه عکس و باهر استثناء متعددی، یک نتیجه عکس خواهد داد.

دوم: هر گاه شرطیه (مانعه الجمع) باشد پس استثناء عین احد طرفین، نتیجه می دهد نقیض دیگر را، چون:

(اما أن یکون هذا شجراً أو حجراً)

(لکنه شجر): (فلیس بحجر).

(لکنه حجر): (فلیس بشجر).

و بر همین قیاس است آن که بیشتر از دو جزء داشته باشد، چون (اما أن یکون شجراً أو حجراً أو انساناً).

اما استثناء نقیض احد طرفین منتج نیست الا مجملاً.

سوم: هر گاه شرطیه (مانعه الخلو) باشد، پس استثناء نقیض احد طرفین، نتیجه میدهد عین دیگر را، چون:

(اما أن یکون زید فی الماء أو لا یغرق)..

(لکنه لیس فی الماء): (فلا یغرق).

(لکنه لیس لا یغرق): (فهو فی الماء).

اما استثناء احد طرفین منتج نیست.

در استقراء است

استقراء: عبارت است از حجتی که استدلال می‌شود در او از حکم جزئیات بر حکم کلی آنها، به عکس قیاس. واستقراء بر دو قسم است:

۱: تام، و آن استقرائی است که در او تتبع شود حال تمام جزئیات، و این قسم مقید قطع خواهد بود.

۲: ناقص، و آن استقرائی است که در او تتبع شود حال بعض جزئیات، و این قسم مفید ظن است.

مثلاً: هر گاه تفحص شود از افراد حیوان، و او را تقسیم نمائیم به ناطق و غیر ناطق، و هر یک مشاهده شود که نامی است، حکم قطعی می‌شود که افراد حیوان نامی هستند.

و هر گاه تفحص شود از افراد حیوان و مشاهده شود که اکثر آنها حرکت میدهند فک پائین را در وقت جویدن، حکم ظنی می‌شود که تمام افراد حیوان چنین هستند، و گاه است که حکم کلی صحیح نیست چنانچه در تمساح بر خلاف معلوم شده. فائده

در اینجا شبهه ای است: که چون مبنای قیاس بر یک مقدمه کلیه است علی کل حال، و اساس در هر کلی استقراء است، و معلوم است که افراد کلی را نمیتوان تفحص نمود، لهذا استقراء ظنی خواهد بود، پس اکثر قواعد ظنی خواهد شد؟ و ممکن است جواب گفته به آنکه: حصول قطع به کلی متوقف نیست بر استقراء تام، بلکه گاه حصول قطع به اطراد علت است مانند (تأثیر بعض ادویه)، و گاه حصول قطع از بداهت عقل است مانند (الکل أعظم من الجزء)، و گاه حصول قطع مبتنی بر مماثلت بین جزئیات است عقلاً پس اگر یکی معلوم شد، کلی معلوم می‌شود مانند (حصول جمع اعداد متوالیه بضرب نصف عدد آخر در عدد آخر مزیداً علیه واحد).

فصل سوم

در تمثیل است

تمثیل: عبارت است از حجتی که در او حکم می‌شود به تشبیه جزئی به جزئی دیگر در امری که مشترک است بین آن دو جزئی، تا آن که ثابت شود در مشبه حکمی که در (مشبه به) معلول امر مشترک است.

و بنابراین، ارکان تمثیل چهار است:

۱: اصل.

۲: فرع.

۳: جامع.

۴: حکم.

مثلاً گویند: (النیذ حرام، لأن الخمر حرام، وعلة حرمتها وهو الاسکار موجودة فی النیذ).

و تمثیل در وقتی صحیح است که معلوم باشد علت در اصل، و وجود داشته باشد در فروع، و مانعی از تأثیر در فرع نباشد.

و در این شکل، اقسام حجت مندرج است:

مقصد ششم برهان

چنانچه قیاس از حیث هیئت منقسم می‌شود به: اقترانی و استثنائی، همچنین از حیث ماده منقسم می‌شود به (صناعات خمس).

۱: برهان

۲: جدل

۳: خطابه

۴: شعر

۵: مغالطه

وهر چند سزاوار است که بحث در آنها را مفصل نمائيم مانند کتب قدماء، لکن ما اقتداءً به متأخرين مختصر ذکر مينمائيم، وهر که طالب تفصيل است به (منطق تجريد) و أمثاله رجوع نمايد.

برهان: قياس يقيني است که مؤلف می شود از يقينيات، و آنها شش است:

۱: اوليات، که تصور اطراف، کافی در جزم است، مانند (الكل أعظم من الجزء).

۲: مشاهدات، که به حس ظاهر، مانند (الشمس مضيئة) یا به حس باطن مانند (لنا جوع)، درک شود.

۳: تجريبات، که به تجربه به حاصل شده، مانند (سقمونيا مسهل الصفرء).

۴: حدسيات، که به حدس قوی که موجب علم است از بعض مقدمات تحصيل شده، مانند (نور القمر مستفاد من الشمس).

۵: متواترات، که به اخبار جماعتي که قطعاً اتفاق بر کذب نمينمايند حاصل شده باشد، مانند (مکه موجوده).

۶: فطريات، که به ملاحظه واسطه معلومه نزد تصور اطراف به ذهن آيد، مانند (الأربعة زوج) لقسمتها بمتساويين.

فذلکة: حد وسط می تواند هر یک از علل أربعه باشد، و می تواند معلول باشد، پس اگر علت بود آن را (برهان لمي) و اگر معلول بود آن را (برهان إني) نامند.

مقصد هفتم در جدل است

جدل: عبارت است از صناعتي علمي که به سبب آن شخص قادر می شود بر اقامه حجت بر هر مطلب به حسب امکان، وفائده آن الزام مبطلين واقناع عوام ومحصيليني است که فهم ايشان کوتاه است از برهان.

وبه هر یک از سائل ومجيب: جدلي گویند.

ومقدمات جدل دو است:

۱: مشهورات، و آن قضايائي هستند که آراء کل تطابق در آن داشته باشد، مانند (الاحسان حسن)، یا آن که آراء طائفه خاصه مانند (ذبح الحيوان قبيح) در نزد بعض أهل هند.

۲: مسلمات، و آن قضايائي هستند که خصم در مقام مناظره تسليم دارد، مانند (الأمر حقيقة في الوجوب) نزد بعض اصوليين.

تتمه: بدان که صورت جدل نیز چیزی است که منتج ميباشد نزد خصم یا مشهور، اگر چه عقيم باشد در مقام برهان.

مقصد هشتم در خطابه است

خطابه: عبارت از صناعتي علميه ای است که مفيد اقناع وتصديق خصم است در امور جزئيه غالباً، چون قابليت در کلیات را ندارند تا برهان وجدل به کار آيد.

وتأليف می شود خطابه از دو چیز:

۱: مقبولات، و آن قضايائي است که اخذ شده باشد از کسانی که به آنها عقیده مند ميباشند، مانند انبياء وأئمه وأولياء وحکماء، چون (الصلوات الخمس واجبة).

۲: مظلونات، و آن قضايائي است که حکم شود در آنها حکم راجح غير يقيني، مانند (زيد يقعد مع الأعداء فهو عدو).

تتمه: غرض از خطابه ترغیب مردم به منافع، و ترهیب مردم از مضار است، چنانچه خطباء و وعاظ به جا می‌آورند.

مقصد نهم در شعر است

شعر: در این ازمنه اطلاق می‌شود بر کلام مرتب که دارای صورت عروضیه و وزن و قافیه باشد. اما در لغت یونان و غیره شعر عبارت بوده از کلام نثر، و آن را چنین تعریف کرده اند که: ملکه ای است که هر گاه حاصل شود از برای شخص قادر می‌شود بر واقع ساختن تخیلاتی که مبادی انفعالات مخصوصه نفسانیه می‌گردد به قبض و بسط، و اغلب در امور جزئیه است، و تألیف میشود از مخیلات مانند (العسل مّ مهوع).
فائده

شعر تام در تأثیر متوقف است بر سه امر:

اول: نفس کلام مستعمل.

دوم: اوزان متعارفه در این ازمنه.

سوم: نغمه مختلف که ارباب موسیقی استعمال میکنند، و مخفی نماند (غناء) حرام است مطلقاً، و شعر مکروه است فی الجمله.

مقصد دهم در مغالطه است

مغالطه: عبارت است از صناعت علمیه ای که مفید جزم و یقین نیست و در آن اعتبار نشده است تسلیم خصم. و چنانچه با حکیم مغالطه شود نام آن را (سفسطه) نهند، و اگر در مقابل غیر حکیم استعمال شود نام آن را (مشاغبه) گذارند. و آن قیاسی است فاسد، یا از جهت ماده، و یا از جهت صورت، و تألیف می‌شود از دو چیز:
۱: وهمیات، و آن قضایای دروغی است که حکم میکند به آنها وهم در امور غیر محسوسه، مانند (یلزم الخوف من المیت).
۲: مشبهات، و آن قضایای کاذبه شبیه به صادق است به جهت اشتباه لفظی، چون گفتن (هذا فرس) به صورت منقوشه بر دیوار، یا اشتباه معنوی چون (الإنسان حیوان) و (الحيوان جنس) و (فالإنسان جنس).
و صورت صناعات خمس را در صفحه مقابل درج نمودیم.

???

والحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون، و سلام على المرسلين، و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

كربلاء المقدسة

محمد بن المهدي الحسيني الشيرازي

رجوع إلى القائمة

پی نوشت

() تألیفات آیه الله العظمی شیرازی متجاوز از یکهزار کتاب و جزوه میباشد، که از این مقدار تنها بیش از ۱۰ عنوان فارسی و مابقی به زبان عربی است، ضمناً قریب به صد عنوان عربی از تألیفات ایشان به فارسی ترجمه شده است. به کتاب (الفهرست) مراجعه شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۵۲۴۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

